

## آیا مشکل دموکراسی است؟

بررسی مشکلات خاص دموکراسی از نوع آمریکایی

متن پیش رو خلاصه‌ای است از نوشته توماس کاروتر، معاون ارشد رئیس جمهور، در راستای مطالعات بنیاد کارنگی در زمینه صلح بین‌المللی با عنوان «Is Democracy the Problem». کاروتر بر تمامی برنامه‌های بنیاد کارنگی در این زمینه نظارت می‌کند. وی نویسنده شش کتاب (از جمله: *Divided Democracies*) و مقالات گسترده در روزنامه‌های مختلف و استاد مشهور دانشگاه اروپای مرکزی در بوداپست بوده و تحقیقات گسترده‌ای در زمینه کمک به گسترش دموکراسی غربی و آمریکایی در سراسر جهان، انجام داده است. وی در این مقاله، ایرادها و انتقادات به دموکراسی از نوع آمریکایی را برمی‌شمرد و در نهایت، راه‌حل‌هایی نیز برای اصلاح پیشنهاد می‌دهد.

درواقع، سیستم سیاسی ایالات متحده با یک دوقطبی قوی و کمبود حس هدف مشترک، احاطه شده است. آیا در این زمینه، باید دموکراسی را مقصود بدانیم یا آسیب‌ها و نواقص سیاست‌های خودمان را مواخذه کنیم؟ منتقدان دموکراسی، پنج نقص را در طراحی آن بیان می‌کنند: یک. به دلیل دوره‌ای بودن این سیستم، تمرکز، بیشتر بر برنامه‌ها و سیاست‌های کوتاه‌مدت است تا بلندمدت. دو. درحالی‌که تا حدی سعی دارند که برنامه‌های بلندمدت نیز داشته باشند اما از فشارها و دردهای کوتاه‌مدت برای رسیدن به اهداف بلندمدت، اجتناب می‌کنند تا مردم را برای رأی‌گیری راضی نگه‌دارند. سوم. به دلیل رقابت‌های انتخاباتی -که همواره نامزدها به پول نیاز دارند- امکان به دست‌گیری دموکراسی توسط ثروتمندان وجود دارد.

چهارم. رقابت‌های انتخاباتی، موجب جدایی اجتماعی و ایجاد مشکل برای هم‌صدایی ملی می‌شود. پنجم. اتکا به رأی عمومی برای انتخاب رهبران بر اساس عملکرد سیاسی، موجب می‌شود تا دموکراسی دارای رهبری شود که آیینی بی‌توجهی و احساسی بودن رأی‌دهنده باشد. تحقیقات تجربی در این مسئله -که آیا این مشکلات مربوط به ذات دموکراسی است یا اینکه نتیجه نقص دموکراسی خودمان است- به این نتیجه رسیده است: باینکه بسیاری از سیستم‌های دموکراسی با چنین مشکلاتی دست‌وپنجه نرم می‌کنند، اما چالش‌های سیاسی آمریکا در این زمینه، ساخته‌سیاسیون این کشور است. چراکه دموکراسی‌های دیگر، بسیار بهتر از آمریکا نتیجه گرفته‌اند. درواقع، یکی از مشکلات اساسی در آمریکا، این است که سیاست‌گذاران از هر تغییر و برنامه اقتصادی که موجب فشارهایی در آینده نزدیک برای رسیدن به



عامل دوقطبی شدن جوامع بدانیم، این امر، نشان از کم ذکاوتی است. درمجموع و باوجود تمامی این مشکلات، این موارد، ویژگی‌های غیرقابل اجتناب در یک حکومت دموکراتیک نیستند، زیرا می‌توان، این نقص‌ها را از طریق سیاست‌های هوشمندانه و رهبری خوب محدود ساخت.

منبع:

<https://camegiendowment.org/2019/01/16/is-democracy-problem-pub-78137>

با مقوله عقلانیت و آگاهی ندارد. در ایالات متحده، ویژگی‌های خاص نهادی که مربوط به ذات دموکراسی نیستند فقط مربوط به کشور آمریکا هستند (همچون انتخابات الکترال و سیستمی که ایجاد احزاب جدید و کوچک را پس می‌زند)، موجب آن شده‌اند که جریانات از مسیر اصلی خود خارج شوند؛ به عنوان مثال در اروپا، به احزاب کوچک نیز امکان فعالیت داده می‌شود تا از دوقطبی سازی جامعه جلوگیری شود. درنهایت، اگر دموکراسی را

اهداف بلندمدت شود، دوری می‌کنند. درحالی‌که بسیاری از دیگر دموکراسی‌ها چون بلژیک، فرانسه، ایتالیا و ژاپن در دهه‌های اخیر، بودجه را کم کرده و از بدهی ملی کاسته‌اند؛ اما آمریکا به دلیل دیدگاه سیاستمدارانش، در روش خود در این مورد، تقریباً تنها است. مسئله دیگر در آمریکا، دوقطبی شدن مردم در اثر انتخابات الکترال است؛ در این انتخابات، احزاب، به جای آنکه به مسائل واقعی بر روی زمین و جامعه بپردازند، تفاوت‌های خود با دیگران را برجسته می‌کنند. حتی گاهی اوقات، رقیب را کاریکاتورایز کرده و او را مسخره می‌کنند. گاهی احزاب رقیب در انتخابات، از تشدید تفاوت‌ها به جای تأکید بر بستر مشترک بین خود و رقیبانشان، قصد و غرض‌هایی دارند تا بتوانند رقیب را اهریمنی نشان داده و در کل، بر احساسات مردم تأثیر گذارند. همین دوقطبی شدن جامعه، موجب کاهش اعتماد عمومی به حکمران‌ها و نهادها شده و باعث آتش افروزی در تنش‌ها و خشم‌های اجتماعی می‌شود. در نتیجه، اعتماد مردم نسبت به کلیت نظام حکومتی آمریکا، هر روز کاهش می‌یابد. رأی دهندگان آمریکایی نیز به دلیل برخی فاکتورهای جامعه‌شناختی و فرهنگی، بر اساس نظر گروه‌های همتای خود، خاصه در زمینه‌های نژاد و مذهب رأی می‌دهند. لذا دموکراسی در آمریکا، پیوند عمیقی